

بزرگ‌ترها عقب نشسته‌اند!

بحثی در تحولات مفهوم کودکی
در ادبیات قرن بیستم آمریکا

آن اسکات مک لئود

مترجمان:

علیرضا کرمانی فاروب

علیرضا ابراهیم‌آبادی



زندگی خانوادگی موضوع واقعی کتاب‌های نوشته شده نویسندگان کودک در قرن بیستم، از قبیل «الیزابت انریت»، «الینور استیس» و «راشل فیلد» است. در این داستان‌ها، با این که کودکان، همراه با بزرگسالان و در کنار آنان به تصویر کشیده می‌شوند، اما از جایگاه یکسانی برخوردار نیستند. به عبارت دیگر، در این داستان‌ها به طرق مختلف و در بخش‌های مهمی از زندگی، کودکان از زندگی بزرگسالی کنار گذاشته شده‌اند. کودکان، به موضوعات کودکانه، رشد و بزرگ شدن می‌اندیشیدند و با آن‌ها سرگرم بودند و هرگز دربارهٔ این‌که بررسی و کنترل مسائل خانواده باید توسط بزرگسالان صورت گیرد، شکی نداشتند. برای مثال، در کتاب‌های «او را انگلاس ویلدر» این اطمینان و تضمین وجود دارد که کودک، می‌تواند همیشه در طول زندگی خود، از امنیت، ایمنی، پایداری و حمایت‌های بزرگسالان بهره‌بردار.

این عقیده که بزرگسالان، مطالبی برای آموختن به کودکان دارند، اساس و هسته اصلی رابطهٔ بین کودکان و بزرگسالان را تشکیل

نزدیک به ۷۵ سال پس از قرن بیستم، «داستان‌های خانوادگی» در ادبیات کودکان، از نظریهٔ کاملاً منطقی، جامع و منسجمی نسبت به جایگاه کودکان در خانواده و اجتماع و نقش بزرگسالان در برابر کودکان، استفاده می‌کرد. از آغاز این قرن تا کنون، فرضیه‌های اساسی موجود در این نظریه، دستخوش تغییرات چندانی نشده است. در دل این فرضیه‌ها ایده‌ای وجود دارد که حاکی از این است که کودکان و بزرگسالان با یکدیگر فرق دارند و مرز ناخواسته‌ای بین دوران کودکی و دوران بزرگسالی کشیده شده که کودکان ناچارند آن را پشت سر بگذارند. البته این ایده، دل بر جدایی کامل دوران کودکی از بزرگسالی نبود. در این گونه کتاب‌ها (داستان‌های خانوادگی)، کودکان کاملاً با خانواده و جامعه درهم آمیخته و در واقع،

منطقی برای خشم خود داشتند. کتاب Harriet، شکاف و دگرگونی عمیقی در کتاب‌های کودک پدید آورد و بعد از «فیتز هاگ» «دلوج» پا به عرصه گذاشت. باید متذکر شوم که «فیتزهاگ» (نویسنده کتاب Harriet)، نشانه و سمبل این دگرگونی بود و نه پدیدآورنده آن. بدین ترتیب، رابطه قدیمی موجود میان کودک و بزرگسال، شروع به دگرگونی و تغییر کرد.

شاید این تغییر را بتوان به گونه عمیق‌تری در روابط درون خانواده‌ها جست و جو کرد. در این هنگام، سلسله مراتب سنتی بین والدین و کودکان، از هم پاشیده شده بود و در کنار آن، نظام محبت و احترام دوطرفه که زمانی کودک و والدین را با میل و رغبت در کنار هم نگه می‌داشت نیز از این پاشیدگی در امان نمانده بود. با تأکید بر بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی والدین به ویژه در کتاب‌های نوشته شده برای کودکان ۱۱ تا ۱۹ ساله، به عنوان موضوع اصلی ادبیات سال‌های ۱۹۷۰، این ادبیات دشمنی حیرت‌انگیز خود را نسبت به والدین آشکار می‌سازد. نویسندگانی از قبیل «پل زیندل»، «جان دُنووان»، «اسابل هالند»، «کین یلات» و دیگران در کتاب‌های خود، تصویرهای ویرانگری از والدین را به نمایش می‌گذارند.

مادرهای معتاد به الکل و همچنین پدرانی که خانواده‌های خود را واقعاً و یا از جنبه‌های معنوی ترک می‌کردند، در این آثار زیاد دیده می‌شوند. کودکی می‌گوید: «پدر من آن حقه قدیمی را به کار برد. او گفت برای خرید روزنامه به بیرون می‌رود، اما به مکزیک رفت.» اگر این پدران به مکزیک نمی‌رفتند، به دیگر نقاط امریکا مثل کالیفرنیا یا جاهای دیگر می‌رفتند. میزان طلاق و جدایی‌های ارائه شده در کتاب‌های کودکان سال‌های ۱۹۷۰، ممکن است از آمارهای ملی نیز بیشتر باشد.

حتی زمانی که والدین در خانه می‌مانند، کارها و رفتارشان رضایت‌بخش نیست. ذهن پدران، مدام با موفقیت و ترقی در پست و مقام و درآمد بیشتر

می‌دهد. البته، در طول شصت و چند سال گذشته، در داستان‌های خانوادگی، موضوع‌های متفاوتی مرکز توجه بوده و نویسندگان میل و رغبت بیشتری در نوشتن برای کودکان بزرگ‌تر - ۱۲ تا ۱۴ ساله (در مقابل کودکان ۸ تا ۱۲ ساله) از خود نشان می‌دادند و این گرایش، روز به روز، شدت بیشتری می‌یافت. با وجود این، هر خواننده‌ای که کتاب‌های کودکان قرن بیستم (کتاب‌هایی که قبل از سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰ نوشته شده است) را مطالعه کند، به احتمال زیاد به جای تنوع و گوناگونی دیدگاه‌ها، با دیدگاه‌ها و نگرش‌های مشابه و یکسانی مواجه می‌شود.

در اواسط دهه ۱۹۶۰، این پیوستگی و تشابه دیدگاه‌ها و نگرش‌ها از هم پاشیده شد. زمانی که به گذشته می‌نگرم، چنین به نظر می‌رسد که این از هم پاشیدگی و دگرگونی، ممکن است از زمان نشر کتاب "Harriet the spy" (هریت جاسوس) در سال ۱۹۶۴ شروع شده باشد. در این سال‌ها «لونیس فیتزهاگ»، بعضی از ممنوعیت‌ها و تابوهای ادبیات کودکان را دور انداخت و کتابی نوشت که فکر می‌کنم شکافی عمیق در دیوارهای حفاظتی کتاب‌های کودکان پدید آورد. وقتی در کتاب Harriet (هریت) یک بزرگسال به کودکی می‌گوید: «تو باید دروغ بگویی»، حداقل، دو کار بی‌سابقه در جریان اصلی ادبیات کودکان انجام گرفت. اول این که نویسنده این وظیفه را که بزرگسالان باید الگو و حافظ اخلاقیات برای کودکان باشند، نمی‌پذیرد و دوم این که او یک کودک یازده ساله بالغ نشده را بدون ارائه هیچ توجیه و دلیل اخلاقی قانع کننده‌ای، با واقعیات تلخ دنیای بزرگسالی آشنا می‌سازد.

امروزه به خاطر آوردن خشم و غضبی که کتاب "Harriet the spy" (هریت جاسوس) در دنیای ادبیات کودکان به وجود آورد، دشوار است. از آن زمان تا کنون، اتفاقات زیادی رخ داده است، اما آن‌هایی که خشمگین شدند، انگیزه‌ها و دلایل

اگر روزی، کانون عاطفی ادبیات کودکان، سرشار از امنیت و اطمینان بود، امروزه تزلزل و شک و تردید، هسته اصلی اکثر کتاب‌های کودکان، در سال‌های اخیر را تشکیل می‌دهد.

۱۹۵۰، بسیار کم جلوه و کم رنگ شد. با وجود این، رد پای آن هنوز هم در کتاب‌های سال‌های ۱۹۵۰، قابل تشخیص است، اما در دهه هفتاد، حتی تصویر چنین دیدگاهی هم ناممکن می‌نمود.

قهرمان کتاب "Tune for a small Harmonica" (آهنگی برای یک ساز دهنی کوچک، نوشته باربارا وریسا) والدین «موفقی» دارد که البته، بنا به گفته‌های دخترشان، دارای یک زندگی خشک و بی‌روح هستند و به نقش والدینی و تربیت و سرپرستی کودکان نیز علاقه‌ای ندارند. او می‌گوید: «[مادرم] موهایش را در مغازه جُرج میشل کوتاه و اصلاح می‌کرد و ناخن‌هایش را در مغازه الیزابت آردن، هر قسمت و بخشی از زندگی و بدن او متعلق به یک مکان مختلف بود، مادرم و «تیپی برنهارد»^(۲) هر روز یک سری کارهای تکراری انجام می‌دادند. صبح‌ها به مدت ۲ ساعت خرید می‌کردند و سپس ناهارشان را در یک مغازه کوچک، در خیابان پنجم می‌خوردند و آن‌جا درباره طلاق و جدایی دوستان‌شان از یکدیگر بحث می‌کردند و سپس، هر کدام از آن‌ها برای ملاقات با ماساژدهنده، آرایشگر، یا مانیکور، از همدیگر جدا می‌شدند. از آن‌جا که پدرم برای سازمان "National Oil" کار می‌کرد، ما هیچ وقت او را نمی‌دیدیم. او همیشه در جلسات مختلف بود، حتی زمانی که هشت ساله بودم، فکر می‌کردم «جلسه» اسم یک مکان است.»

"Lisa, Bright and Dark" (لیزا، روشن و تاریک)، داستان یک دختر نوجوان است که والدینش علائم و نشانه‌های یک نوع بیماری

مشغول است. آن‌ها مجذوب این گونه مسائل شده‌اند. مادران نیز خودخواه، عصبی، الکلی یا معتاد به قرص هستند. اگر وضعیت و شرایط خانواده‌ها واقعاً این گونه باشد، خانواده آمریکایی معاصر کشتارگاهی بیش نیست. یک نویسنده، در این باره می‌گوید: ما همه خانواده آمریکایی بودیم؛ زیرا شبیه هر خانواده آمریکایی دیگر در مرکز همه خانواده‌ها، فساد و مهمل کاری‌های فراوان وجود داشت.

روابط خانوادگی و به طور کلی، روابط بین انسان‌ها، شکل تأسف‌انگیزی به خود گرفته است. جوانی می‌گوید: زمانی که من پنج‌ساله بودم، پدرم مرا ترک کرد و هیچ وقت، زحمت پیدا کردن و سرزدن به من را به خودش نداد. مادر این جوان، زنی الکلی است و در مکانی در ایتالیا، که مخصوص الکلی‌های پیشیمان شده از کار خود است، زندگی می‌کند. داستان گوو راوی ۱۵ ساله و غمگین کتاب "Confessions of a Teenage Baboon" (اعترافات یک بوزینه نوجوان، نوشته زیندل)، خودش و مادرش را در چند صفحه اول کتاب، با اندوه زیاد، چنین معرفی می‌کند: «داستان من، شامل مادرم نیز می‌شود. او یک دزد مشتری‌نما بود. او همیشه داد و فریاد می‌زد.» زمانی که این پسر ۵ ساله بود، پدرش او را ترک می‌کند و از آن به بعد، مادرش که به عنوان یک پرستار تجربی مشغول کار است، از او نگهداری می‌کند. محبت و عشق این پسر نسبت به مادرش، خیلی محدود و یا به عبارت دیگر، خیلی کم است. این فرضیه خوش‌بینانه که کودکان نسبت به والدین‌شان احساس احترام، می‌کنند و در قصه‌های عصر ویکتوریا^(۱)، آشکارا به چشم می‌خورد، در کتاب‌های کودک قرن بیستم، مخصوصاً سال‌های

1. victorian

2. Tippy Bernhardt

در اکثر کتاب‌های زیندل که برای نوجوانان نوشته، زوج‌هایی از کودکان، برای کسب آرامش و اطمینانی که نمی‌توانند در نزد بزرگسالان پیدا کنند، به یکدیگر پناه برده‌اند.

راجر صحبت می‌کند، به او می‌گوید: «من تنها کسی هستم که تو را تنها نگذاشتم. من همیشه تو را با جان و دل نگره می‌داشتم... و تو یک پسر کاملاً نفرت‌انگیز بودی، راجر».

ناباوری به خود و عدم اعتماد به نفس قهرمانان جوان که بی‌شمار نیز هستند، ریشه در وضعیت خانوادگی آن‌ها دارد. دختری می‌گوید: «من قشنگ‌ترین دختر دنیا نیستم. فقط کافی است از مادرم بپرسم. او حتماً در جواب خواهد گفت: «تو دختر قشنگی نیستی لورابن» البته، او خیلی مهربان است و خیلی لطف می‌کند که مرا از چنین موضوعی آگاه می‌سازد.» دختر ۱۵ ساله دیگری که خود را «سوزی» معرفی می‌کند، می‌گوید: «من دختری هستم که پدرم تصمیم گرفت مرا با خودش برای زندگی به نیویورک ببرد.» اگرچه والدین به تصویر کشیده شده در این گونه داستان‌ها خود نیز افراد غمگین و ناراحتی هستند و در شرایط بسیار سخت و ناامیدکننده‌ای به سر می‌برند، هیچ‌گونه همدردی و حمایتی از طرف نویسندگان این داستان‌ها دریافت نمی‌کنند. آن چه که در مرکز توجه این نویسندگان قرار دارد، تأثیری است که این والدین بر کودکان خود می‌گذارند و البته آن تأثیر نیز تأسف آور است. بعضی اوقات، همانند کتاب‌های "House of wings" «نوشته بتسی بیارس» و "Homecoming" (بازگشت به خانه)، نوشته «سینسیا اُیت»، پدر بزرگ یا مادر بزرگ، سرپرستی کودک رها شده را بر عهده می‌گیرد، اما در هر دو مورد، این پذیرش، بیشتر حالت تحمیلی و اجباری دارد تا داوطلبانه. بعضی اوقات نیز بزرگسالان ناآشنا و بیگانه، سرپرستی و حمایت از کودکان رها شده توسط والدین را قبول می‌کنند. در کتاب "The Dream watcher" نوشته

(شیزو فرنیا) را که او به آن مبتلا است، نادیده می‌گیرند و همین بیماری سرانجام، دختر آن‌ها را از پا درمی‌آورد. «لیزا» هم والدین «موفقی» دارد. راوی داستان که در طول داستان، به عنوان یک دوست در کنار لیزا ایفای نقش می‌کند، پدر و مادر او را «متقلب» می‌نامد. پدر او درگیر مسائل مادی است و مادرش نیز یک ماتریالیست محض است. او شخصی است که به پیشرفت اجتماعی و مادی خود، سخت علاقه نشان می‌دهد. این پدر و مادر آن‌ها تقریباً نه به طور فردی و نه مشترکاً هیچ توجهی به لیزا یا حتی خواهر او «ترسی» نشان نمی‌دهند. تنها چیزی که این والدین حاضر به شنیدن آن هستند، گریه‌های دخترشان برای کمک است؛ آن هم زمانی که بیماری ذهنی و روانی او شدت می‌یابد.

نویسندگان این کتاب‌ها، دشمنی، مخالفت و حالت خصمانه‌ای را که کودکان نسبت به والدین خود احساس می‌کنند، «مرحله‌ای از بزرگسالی» یا به هیچ وجه ناعادلانه و ناآشایسته نمی‌دانند. برعکس، خود نیز می‌دانند که والدین، نه تنها نسبت به کودکانشان بی‌تفاوت هستند، بلکه اغلب و در بیشتر اوقات، مخالفان آشکار و مخرب آن‌ها نیز به حساب می‌آیند. کودکان، معمولاً هنگام بیان این مطالب، خود نیز فشارهای روحی و روانی بسیاری را به علت اوضاع خانوادگی نا به سامان، تحمل می‌کنند. پسر ۱۴ ساله‌ای می‌گوید: «از دواج‌های مکرر یکی از بهترین سرگرمی‌های مادر من است» این پسر، در ادامه اذعان می‌دارد: «مادرم مرا دوست ندارد. اصلاً او هرگز مرا دوست نداشته.» در یکی از داستان‌های دیگر، مکالمه‌ای و حشبیانه بین یک پسر و مادر آورده شده است. مادر «راجر»، در حالی که درباره جدایی‌اش از پدر

«باربارا ورسب» و کتاب "Mam without a Face" (مرد بدون صورت)، نوشته «ایسابل هالند»، چنین اتفاقی افتاده است. یکی از این دو بزرگسال که سرپرستی کودک را پذیرفته، زن سالخورده‌ای است که زندگی‌اش را به صورت رویارویی شیرین برای کودک تنهایی که به حرف‌های او گوش فرا می‌دهد، تعریف می‌کند و دیگری معلم اخراج شده هم‌جنس بازی است که از جامعه طرد شده است.

نقاط ضعف و کمبودهای این والدین به ندرت از طریق نقاط قوت دیگر بزرگسالان خانواده از قبیل پدر بزرگ، مادر بزرگ و... جبران می‌شود. قبل از تمام شدن داستان، این دو بزرگسال می‌میرند و کودکان، دوباره تنها و به حال خود رها می‌شوند. آرامش و تسکینی که آن‌ها برای کودکان فراهم آورده بودند، ناچیز اما مهم بود. قهرمان کتاب اعترافات یک بوزینه نوجوان، ادعا می‌کند برای پدرش که مدت زیادی است که او را ترک کرده، یک جانشین به اسم «لیوودپاروی» پیدا کرده که فقط چند هفته است که از آشنایی‌اش با او می‌گذرد. اما «لیوود» یک شخص ۳۰ ساله و الکلی است. او با پسر ۱۶ ساله همسایه‌اش هم جنس‌بازی می‌کند و برای جذب نوجوانان دیگر، برای آن‌ها مشروب و مهمانی‌های شبانه ترتیب می‌دهد. شکایت همسایگان باعث دستگیری و ضرب و شتم او توسط پلیس می‌شود. سپس پلیس به او پیشنهاد می‌کند که بین بازداشت و مجازات شدن به خاطر فسادهای اخلاقی و پرداخت رشوه به آن‌ها برای سکوت گذاشتن این موضوع، یکی را انتخاب کند. وقتی لیوود برای تصمیم‌گیری تنها گذاشته می‌شود، با شلیک گلوله‌ای خودش را می‌کشد. قهرمان داستان نیز از مکانی که خود را در آن جا پنهان کرده است، شاهد خودکشی او می‌شود. اگر چه حصول اطمینان و قوت قلب دوباره در این‌جا سخت است، با این وجود، نمی‌توان پیام این‌گونه کتاب‌ها را نادیده گرفت که نوجوانان نمی‌توانند برای حل

مشکلات زندگی، متکی به بزرگسالان باشند؛ چرا که بزرگسالان خود نیز دارای مشکلات فراوانی هستند.

کتاب "The Ballad of T.Rantula" نوشته «کیت رید» داستان غم‌انگیز یک پسر چهارده ساله است که والدین او از یکدیگر جدا شده‌اند. بهترین دوست او نیز خودکشی می‌کند. زمانی‌که این پسر و والدین او در شرایط نابه‌سامانی به سر می‌برند و با وضعیتی دست و پنجه نرم می‌کنند که با تمام نیازهای فردی و مشروع آن‌ها در تضاد نامیدکننده قرار دارد، داستان با یک نوع مهربانی و همدردی غیر معمول، هم نسبت به این پسر ۱۴ ساله و هم نسبت به والدین او، روایت می‌شود. اما واژگونی سلسله مراتب سنی موجود بین کودک و والدین و هزینه‌ای که از بین رفتن آن برای کودک به بار می‌آورد، هرگز در هیچ کتاب کودکانه دیگری، بهتر از این کتاب توصیف نشده است. «فرد» در حالی‌که درباره پدرش، یکی از استادان دانشگاه‌ها وارد و همکاران او صحبت می‌کند، می‌گوید: «آن‌ها کتاب‌های زیادی خوانده‌اند و سخنرانی‌هایی که در آن‌ها شرکت کرده‌اند، از مجموعه سخنرانی‌هایی است که همه مردم بیستون در آن شرکت داشته‌اند. آن‌ها کتاب‌های زیادی نوشته‌اند، با این وجود، هنوز نمی‌توانند ساده‌ترین چیزها را درک کنند. آن‌ها نمی‌توانند بفهمند که چه چیزی در حال اتفاق افتادن است، چگونه باید رفتار کنند... خوب، من فقط یک بچه هستم پدر؟ چگونه قرار است چیزها را بشناسم؟»

در این کتاب‌ها آن‌چه بین کودکان و والدین کم می‌شود، بین کودک و جامعه نیز کم می‌شود. اگر چه اکثر داستان‌های واقع‌گرای معاصر، به احساسات و تجربیات شخصی توجه زیادی می‌کنند، تصویری که از جامعه ارائه می‌دهند، نمی‌تواند اطمینان افراد را به سمت خود جلب کند و برای آن‌ها قابل اعتماد و اتکا باشد. فسادی که

«زیندل» در کتاب "Confession" (اعترافات)، به طور مختصر شرح می‌دهد. موضوع اصلی کتاب "The chocolate war" (جنگ شکلاتی)، نوشته «رابرت کسور می‌یر» است. در این کتاب، یک دانش‌آموز تنها، توسط یک باند تبهکار مدرسه، با رضایت و اطلاع یکی از اعضای دانشگاه که از باند برای جاه‌طلبی‌های خود استفاده می‌کند، قربانی می‌شود. تروریسم سیاسی، بوروکراسی غیراخلاقی و تنهایی اشخاص در جامعه معاصر، موضوعات اصلی دو کتاب دیگر کورمی‌یر است. در مقایسه با نویسندگان دیگر، کورمی‌یر دلسردی و نومیدی را کامل‌تر و دقیق‌تر برای خوانندگان جوان به تصویر می‌کشد. با این وجود، نویسندگان دیگر در این زمینه که دنیای بزرگسالی محلی خطرناک، مخرب و تهدیدآمیز است و در آن هیچ پناهگاهی برای افراد بی‌گناه وجود ندارد، هم‌عقیده و هم‌صدا هستند. اکثر داستان‌های نوجوانان در سال‌های اخیر و همچنین، تعداد زیادی از داستان‌های کودکان، خانواده‌های درحال از هم پاشیده شدن و یک جامعه بی‌تفاوت نسبت به این امر را شرح می‌دهند که شاید الزاماً هم تهدیدکننده نباشند.

در چنین محیط‌های اضطراب‌آور و ناآرام، شخصیت‌های اصلی قصه‌های اخیر، در جدایی معنوی و ارزشی از یکدیگر قرار دارند. با به خاطر آوردن تصویرهای شاد و مفرح کودکان در ادبیات خانوادگی دهه‌های قبلی، می‌توانیم بفهمیم که قهرمانان معاصر، هرچند وقت یکبار یکی‌یکی در ذهن جای می‌گیرند: قهرمانانی هم‌چون «آدام» کودک محکوم‌شده کتاب "I am the cheese" (من شخص بزرگی هستم)، نوشته کورمی‌یر که شنبه یک موش در راه‌های زیرزمینی نیویورک زندگی می‌کند؛ قهرمان کتاب "Slake's limbo" (جهنم اسلیک)، نوشته «هلمن» فلاندرس در کتاب "Is that you, Miss Blue" (این تو هستی، خانم بلو؟)، نوشته «ام، ای کی‌یر» و جان، مظهر تنهایی و شخصیت اصلی کتاب "Wild in the world" (وحشی‌گری در دنیا)، نوشته «دونوان» که شاهد مرگ تکتک اعضای خانواده خود است و سپس خود نیز در تنهایی می‌میرد. از طرف دیگر، می‌توان زوج‌هایی پیدا کرد که به یکدیگر می‌پیوندند؛ همچنان که در کتاب‌های "His own where" نوشته «جوئن جردان» و "None of the above" (هر یک از موارد بالا)، نوشته «ژزمری ول» و نیز در اکثر

در کتاب "Confession" (اعترافات)، به طور مختصر شرح می‌دهد. موضوع اصلی کتاب "The chocolate war" (جنگ شکلاتی)، نوشته «رابرت کسور می‌یر» است. در این کتاب، یک دانش‌آموز تنها، توسط یک باند تبهکار مدرسه، با رضایت و اطلاع یکی از اعضای دانشگاه که از باند برای جاه‌طلبی‌های خود استفاده می‌کند، قربانی می‌شود. تروریسم سیاسی، بوروکراسی غیراخلاقی و تنهایی اشخاص در جامعه معاصر، موضوعات اصلی دو کتاب دیگر کورمی‌یر است. در مقایسه با نویسندگان دیگر، کورمی‌یر دلسردی و نومیدی را کامل‌تر و دقیق‌تر برای خوانندگان جوان به تصویر می‌کشد. با این وجود، نویسندگان دیگر در این زمینه که دنیای بزرگسالی محلی خطرناک، مخرب و تهدیدآمیز است و در آن هیچ پناهگاهی برای افراد بی‌گناه وجود ندارد، هم‌عقیده و هم‌صدا هستند. اکثر داستان‌های نوجوانان در سال‌های اخیر و همچنین، تعداد زیادی از داستان‌های کودکان، خانواده‌های درحال از هم پاشیده شدن و یک جامعه بی‌تفاوت نسبت به این امر را شرح می‌دهند که شاید الزاماً هم تهدیدکننده نباشند.

در واقع، اگر روزی، کانون عاطفی ادبیات کودکان، سرشار از امنیت و اطمینان بود، امروزه تزلزل و شک و تردید، هسته اصلی اکثر کتاب‌های کودکان، در سال‌های اخیر را تشکیل می‌دهد. در ادبیات امروزی، روابط انسانی دوامی ندارد. بهترین و خوش‌بینانه‌ترین تصویری که از جامعه، در این نوع نوشته‌ها و ادبیات ارائه شده است، تصویر جامعه‌ای است که بدون داشتن هیچ‌گونه اراده و هدف مشخصی، دستخوش تغییرات گسترده و فراوانی شده است. حتی نویسنده‌ای نظیر «مادلین ال‌اینکل» که داستان‌هایش وسیله‌ای برای بیان نظرات و ادعاهای اخلاقی و معنوی او در باره قدرت عشق است، هیچ اعتقادی به شایستگی و کمال انسان، بیرون از یک ایده‌ال فرهنگی ندارد. او معتقد است که زندگی مدرن،

تصویری که نویسندگان امروزی، از جامعه بزرگسالی ارایه می‌دهند، آن قدر بی‌نظم و پر هرج و مرج است که هیچ کودکی نمی‌تواند با اطمینان خاطر، به سمت آن حرکت کند.

آن‌ها جای گرفته است. مشکلات، عواطف، عکس‌العمل‌ها و نیازهای آن‌ها [قهرمانان]، هسته مرکزی ادبیات را تشکیل می‌دهد و هیچ‌گونه نظر دیگر و متفاوتی، توسط هیچ نویسنده‌ای، به آن اضافه نمی‌شود. کتاب‌های فوق‌العاده پر طرفدار «جودی بلوم» که بدون هیچ‌گونه تفسیر و یقیناً بدون هیچ گونه نقدی، «خودمحوری» دوران کودکی و بزرگسالی را منعکس می‌سازد، معروف‌ترین، اما نه تنها نمونه جدایی و رهایی کامل یک نویسنده معاصر، از اقتدارگرایی و عزم سنتی بزرگسالان، در زمینه توصیف و تعریف «خودمحوری»^(۱) کودکان است. تعیین میزان تأثیر و تغییر عمده‌ای که این جدایی، بر کل ادبیات کودکان گذشته آمریکا بر جای نهاده، مشکل است. خواندن اکثر این قصه‌ها بدون طرح چندین سؤال درباره حس افزون شونده نوعی سرخوردگی، تندی و تلخی که این قصه‌ها آکنده از آن هستند، تقریباً غیرممکن است. دلیل این دیدگاه مهم درباره ارزش‌های سنتی ادبیات کودکان، چه چیزی است؟ انگیزه و محرک اصلی فروپاشی رابطه قدیمی و سنتی کودک و بزرگسال که بر برتری بزرگسالان و نیاز کودکان برای یادگرفتن و آموختن مطالب از بزرگ‌ترهایشان تأکید می‌کند، چه بود؟ نویسندگان سال‌های ۱۹۷۰، اسرار و رموز دنیای بزرگسالی را آن‌گونه برای کودکان فاش کرده‌اند که ادبیات کودکان، هرگز در طول عمر خود، شاهد آن نبوده است. آن‌ها دیوارهای حفاظتی را که از ۲۰۰ سال قبل، برای جدا کردن دنیای کودکی از دنیای بزرگسالی، طراحی و ساخته شده بود، ویران

کتاب‌های زیندل که برای نوجوانان نوشته، زوج‌هایی از کودکان، برای کسب آرامش و اطمینانی که نمی‌توانند در نزد بزرگسالان پیدا کنند، به یکدیگر پناه برده‌اند. یک فرضیه درباره جدایی و تنهایی قهرمانان، در این داستان‌ها، خودمیان‌بینی^(۲) آن‌هاست. چهل یا پنجاه سال پیش، نویسندگان، رشد شخصی را برتری‌جویی و تفوق قوه خود میان‌بینی می‌دانستند. طرح الگوی قصه‌ها، کودکان را تشویق می‌کرد تا برای پیدا کردن جایگاه و موقعیت خود در اجتماع، فراتر از خانواده، با جامعه خود و شهروندان آشنا شوند. در آن قصه‌ها، رشد شخصی و بلوغ کودک، از طریق رشد میزان فهم و درک او از افراد دیگر جامعه، اندازه‌گیری و تعریف می‌شد. برعکس، تصویری که نویسندگان امروزی، از جامعه بزرگسالی ارائه می‌دهند، آن قدر بی‌نظم و پر هرج و مرج است که هیچ کودکی نمی‌تواند با اطمینان خاطر، به سمت آن حرکت کند. قوانین آن نامشخص است، مقام‌های بالای جامعه، فساد می‌کنند یا کارآیی لازم را ندارند و فرهنگ و ارزش‌های آن از هم گسیخته است. مهم‌تر از همه، طبق تصور آن‌ها، جامعه بزرگسال، جامعه‌ای است که مردم در آن زندگی می‌کنند تا همیشه غمگین و افسرده باشند. در چنین شرایطی، نزدیک شدن و ارتباط‌گیری با افراد دیگر جامعه، همانند تلاش برای درک آن‌ها، به نوعی سرخوردگی و سرگشتگی منتهی می‌شود. در این کتاب‌ها، عشق به جای این که منبع لذت باشد، اغلب اوقات، منبع درد و رنج است و هرگونه تشویق و تلاش برای بیرون رفتن از «خود»، با نهایت احتیاط صورت می‌گیرد و در حقیقت، قهرمانان داستان‌ها، عمدتاً شیفته و مجذوب «خود» هستند و این «خود» است که از مدت‌ها قبل، در ذهن

1. self- absorption
2. self- Centerdness

نویسندگان سال‌های ۱۹۷۰، اسرار و رموز دنیای بزرگسالی را آن‌گونه برای کودکان فاش کرده‌اند که ادبیات کودکان، هرگز در طول عمر خود، شاهد آن نبوده است.

این‌ها نمی‌توان سال‌های ۱۹۳۰ را یک دوره آرامش نامید. در دهه‌ای که ابتدا بی‌ثباتی و رکودهای اقتصادی و سپس جنگ جهانی، آن را متأثر ساخت، میلیون‌ها خانواده فهیدند که زندگی دشوار، نامعلوم و بعضاً ترسناک شده است. با این وجود، ادبیاتی که سال‌های ۱۹۳۰ برای کودکان فراهم آورد، به آن‌ها وعده یک پناهگاه حفاظتی از طرف بزرگسالان و آینده‌ای روشن و نیز اطمینان می‌داد که خوشحالی قابل دسترس است. اما قصه‌های معاصر، تا حد زیادی، عکس همه این پیش‌بینی‌ها را برای کودکان به ارمغان آورده‌اند. حداقل نتیجه‌ای که از تمام این قضایا می‌توانیم بگیریم، آن است که آشوب و اضطرابی که در ۱۵ تا ۲۰ سال گذشته، در ادبیات کودک به چشم می‌خورد، بیشتر از رکود اقتصادی و جنگ جهانی دوم، به اصول سنتی خانوادگی آسیب رسانده است.

تعیین علل این تغییرات فرهنگی و شرح آن‌ها بسیار مشکل است. بررسی و پرداختن به فرضیه‌های معتبر ارائه شده درباره راه‌هایی که آشوب‌ها و اضطراب‌های سال‌های اخیر را به کتاب‌های کودکان کشانده، خارج از اهداف مقاله من است و گذشته از این، اسناد ناچیزی در این باره در دسترس است. اما هر شخصی با خواندن این کتاب‌ها یقیناً به تأمل و تفکر درباره طبیعت و نه ریشه‌های تغییرات ایجاد شده در نوع نگرش‌های به وجود آمده نسبت به کودکان که قبلاً شرح داده شده، فرو خواهد رفت. بدین ترتیب، فرضیه‌هایی که معمولاً بیشتر جنبه ذهنی و نظری دارند، درباره معانی عاطفی موجود در پشت این نگرش‌ها شکل خواهند گرفت.

خطر عمده‌ای که نئورئالیسم را تهدید می‌کند، وجود سنت دویست ساله‌ای است که طی آن

کردند و در این راه، نه تنها کودکان را با جنبه‌هایی از زندگی که از مدت‌ها قبل، آشنایی با آن‌ها برای کودکان نامناسب در نظر گرفته می‌شد، آشنا ساختند، بلکه بزرگسالان را نیز وادار کردند تا کودکانی را که حالا بزرگسالان را در شرایط شکست کامل، بی‌کفایتی و سردرگمی می‌دیدند، مورد بررسی دقیق قرار دهند. چه نوع تغییر فرهنگی، باعث چنین توسعه و پیشرفتی شده است؟

پرسیدن این سؤالات، به مراتب، از جواب دادن به آن‌ها راحت‌تر است. اگر قرار باشد این نگرش‌های فرهنگی ریشه‌یابی شود، احتمالاً باید تمام تأثیرات مختلفی که این نگرش‌ها بر جامعه گذاشته‌اند و کل مسائل سیاسی و اجتماعی مربوطه، مد نظر قرار گیرد. تغییرات ناگهانی و عمده‌ای که جامعه آمریکا در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با آن مواجه شد، با ظهور «نئورئالیسم» در ادبیات کودکان، همراه شد و بدون شک، بین این دو، نوعی رابطه سببی خیلی پیچیده وجود دارد. منازعات سیاسی و اجتماعی آن سال‌ها باعث شد که افراد و گروه‌های سیاسی بسیاری شروع به ایجاد تغییراتی در جامعه آمریکا کنند. تغییراتی که می‌بایست مضامین و لحن ادبیات کودک و نوجوان را تحت تأثیر قرار دهد؛ همان‌طور که بخش عمده‌ای از اصول سنتی پذیرفته شده نیز تأثیراتی بر جای گذاشتند.

با وجود این، رابطه بین ناآرامی و تنش‌های موجود در جامعه و رویکرد کتاب‌های کودکان، رابطه ساده‌ای نیست. برای مثال، اعتماد و آرامشی که در کتاب‌های کودکان سال‌های ۱۹۳۰ به تصویر کشیده می‌شد، در تضاد کاملی با نگرانی‌ها و اضطراب‌های قصه‌های کنونی قرار دارد. با تمام

شخص، تنها یک وسیله ادبی باشد، به طور مؤثر، موقعیت برتر بزرگسالان را که همیشه در کتاب‌های قدیمی کودکان قابل تشخیص بود، رقیق و کم‌رنگ ساخته است.

در سرتاسر نئورئالیسم، فرضیه شکست روابط انسانی، به طور کلی و به ویژه روابط بزرگسال و کودک، به طور ضمنی مشاهده می‌شود. نگرش و مشرب کلی نئورئالیسم، مشربی نامیدانه، اضطراب‌آلود و رنجش‌آور است. در نتیجه، می‌توان گفت که نویسنده تا حد زیادی از این دو موضوع بی‌اطلاع است. بسیاری نویسندگان امروزی، حتی در داستان‌های فوق‌العاده واقع‌گرا، دست کم این نکته را آشکارا می‌پذیرند که کتاب‌های کودکان باید با نتیجه‌گیری راجع به یک نکته مثبت تمام شود. در کتاب‌های اخیر، اگرچه پایان‌های انتخاب‌شده، خوش‌بینانه و مثبت نیست، اکثر نویسندگان (کورمی‌یر، همیشه استثنای بوده است)، بسه شخصیت‌ها و خوانندگان‌شان القاء می‌کنند که احساسات آن‌ها عادی است و آن‌ها با وجود هر خطری و بحرانی که ممکن است با آن روبه‌رو شوند، زنده خواهند ماند. با وجود این، ارتباط غیرشفاهی، قدرتمندتر و مهم‌تر است و جبران سردی و فضای خالی که در کتاب‌ها به چشم می‌خورد، با این‌گونه ضمانت‌ها و اطمینان‌بخشی‌های سست، مشکل است. آهنگ غمناک داستان‌ها، احساسات و عواطف بیان شده در داستان را پایمال می‌کند. همان‌طور که تصویر منفی و یک سویه از والدین، در فرد جوانی که فهمیده است و والدین، انسان‌هایی جایز‌الخطا هستند و در جامعه، دیگر نه امنیت و نه شادی وجود دارد، نوعی ترس در او ایجاد می‌کند. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسندگان، به اندازه هر یک از شخصیت‌های داستان‌هایشان، از دست بزرگسالان عصبانی هستند و از شکست‌های پی‌درپی جامعه بزرگسالان، به خشم آمده‌اند و تقریباً می‌توان چنین تصور کرد که نویسندگان

همیشه در ادبیات کودکان، بزرگسالان از کودکان جدا می‌شدند. تأثیر منفی این تفکیک، هم متوجه کودک و هم متوجه بزرگسال شده است. اما امروزه در سنت نئورئالیسم، با کودک به عنوان دریافت‌کننده دانشی که تا به حال از دریافت آن محروم بوده است، بیشتر شبیه یک بزرگسال رفتار می‌شود، تا کودک. در عین حال، بزرگسالان که دچار شک و تردید بسیاری شده‌اند و برای قبول بار مسئولیت، هیچ گونه تمایلی از خود نشان نمی‌دهند و دغدغه اصلی آن‌ها دستیابی به رضایت و موفقیت شخصی است، در کتاب‌های کودک این سال‌ها، بیشتر شبیه کودکان یا حداقل شبیه جوانان رفتار می‌کنند.

یقیناً لحن این ادبیات، جوان‌گرا است. این داستان‌ها که خود محور و عاطفی می‌نمایند و نسبت به بزرگسالان قضاوت‌های خشم‌آلود دارند، پیوسته دیدگاه‌ها و تصورات قهرمانان خود را منعکس می‌سازند. اما من معتقدم احساسات و عواطفی که این نویسندگان، در داستان‌های خانوادگی‌شان نسبت به زندگی خانوادگی القا می‌کنند، ترکیبی از احساسات خودشان و احساسات شخصیت‌های جوان داستان‌هایشان است. بدون شک، این نکته شایان ذکر است که داستان‌های باراوی اول شخص که صدا و نظریات نویسنده و شخصیت را درهم می‌آمیزد و به صورت آمیخته با هم منعکس می‌سازد، تقریباً در تمام داستان‌های اخیر نوشته شده برای نوجوانان، عمومیت داشته است. داستان‌های اول شخص، در کتاب‌های قبلی کودکان، نادر بود. در آن کتاب‌ها بزرگسالان، قاطعانه در جایگاه و مقام بزرگسالان خود می‌ماندند و از آن‌جا کودکان را محافظت می‌کردند و به آن‌ها آموزش می‌دادند. دانش و قضاوت‌های بزرگسالان، آن‌ها را برتر جلوه می‌داد و این حس برتری، آن‌ها را به پذیرش بلامنازع بار مسئولیت نگهداری و آموزش کودکان رهنمون می‌ساخت. حتی اگر استفاده از داستان‌های اول

پیروزی. البته، چنین اهداف و نتیجه‌گیری‌های سستی، بر نوعی نگاه واقع‌گرا متکی هستند. من فقط فاصله و تفاوت‌های موجود بین این دیدگاه و دیدگاهی که ادبیات کودکان گذشته را تغذیه می‌کرد، بیان می‌کنم. این فاصله و تفاوت‌های موجود، شامل امید، یقین اخلاقی، خوش‌بینی، عقاید محکم و احتمالاً جرأت و شهامت است. بی‌طرفی اخلاقی این گونه کتاب‌ها، همانند بسیاری از موارد دیگر آن‌ها، نشانه تغییر نگرش بزرگتر، در بزرگسالان نسبت به جوانان است. بزرگسالان، اعتماد به نفس خود را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌دانند چگونه باید کودکان خود را برای زیستن در این دنیا راهنمایی کنند و هیچ چیز در ادبیات [کودکان]، حیرت‌انگیزتر و تکان‌دهنده‌تر از این موضوع نیست. عدم تمایل بزرگسالان، برای تعریف و تسجویز رفتار درست به کودکان، نارضایتی آشکار از زندگی‌شان، تقصیر و جرمی که سرزنش شدن بزرگسالان توسط کودکان را با خود به همراه می‌آورد، همه بیان‌کننده این مطلب است که این نویسندگان، چقدر نسبت به موقعیت خود دچار شک و تردید شده‌اند و نمی‌توانند باور کنند که چنان قدرت و جایگاهی دارند که هنوز هم می‌توانند به کودکان بگویند، چیزها چگونه باید باشند و آن‌ها چگونه باید رفتار کنند. مهم نیست که بزرگسالان، چه چیزهای دیگری می‌دانند. همان‌طور که قورمان کتاب "T. Rantula" می‌گوید، آن‌ها در برابر پایه‌ها و اصول زندگی، ناامید و مأیوس به نظر می‌رسند. به عبارت دیگر، آن‌ها نمی‌دانند چه کاری باید انجام دهند یا چگونه باید رفتار کنند. آن‌ها هیچ تمایلی ندارند که مشخص کنند برای کودکان چه چیزی صحیح است؛ زیرا بر این باورند که خودشان نیز دیگر نمی‌دانند چه چیزهایی برای کودکان صحیح است. حتی تجربه نیز که زمانی نقطه اتکا و سبب غرور بزرگسالان بود، کمکی به آن‌ها نمی‌کند. بزرگسالان، آن‌گونه که داستان‌ها آن‌ها را به تصویر می‌کشند، در دنیایی گم شده‌اند

امروزی که خود، کودکان دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بوده‌اند، جابه‌جا شدگی و موقعیت نامناسب نسلی را به تصویر می‌کشند که همیشه با نوعی امید و انتظار، نسبت به کسب رضایت و آرامش در جامعه، پرورش یافته است. ولی اکنون این نسل، هیچ اثری از آن آرامش و رضایت موعود را در دنیای معاصر نمی‌تواند پیدا کند.

به طور کلی، داستان‌های واقع‌گرای سال‌های اخیر، تصاویر بزرگسالانی را با خود به همراه دارند که خود را از دنیای والدین و مسئولیت‌های آن کنار می‌کشند. در این داستان‌ها، سلسله مراتب عادی روابط کودک - بزرگسال از بین رفته و همراه با آن، نظام مسئولیت‌پذیری و وابستگی نیز تباه شده و این خود، نقش‌های کودک و بزرگسال را تا حد زیادی از یکدیگر جدا کرده است. دیگر این موضوع که بزرگسالان، الگوها و راهنماهای اخلاقی جوانان هستند، بدیهی شمرده نمی‌شود. بزرگسالان موجود در قصه‌ها و بزرگسالانی که خود قصه‌ها را می‌نویسند، ظاهراً تمایلی برای تعریف کردن دنیای اخلاقی برای کودکان ندارند. بزرگترین و مهم‌ترین کاری که در این زمینه انجام می‌دهند، این است که خوانندگان خود را با انواهی از اطلاعات روبه‌رو می‌سازند، اما خود را از تصمیم‌گیری و مسئولیتی که در برگرفته این‌گونه تصمیم‌گیری‌هاست، عقب می‌کشند. به هر حال، اکثر قصه‌ها بیشتر تمایل دارند که به جای تصمیم‌گیری، به نوعی درمان‌شناسی از طریق احساسات بپردازند.

تجزیه تحلیل [مسائل] هدف نیست، بلکه از عهده آن‌ها برآمدن هدف است. به طور ضمنی، از عهده چیزی برآمدن، به معنای به حداقل رساندن دردها، تحمل ناراحتی‌ها، پذیرفتن احساسات خویش و روی هم رفته، محدود کردن سرمایه‌گذاری‌های عاطفی خود است. تا کنون، اگر کتاب‌ها هدفی را دنبال کرده‌اند آن هدف، زنده ماندن بوده است، نه تسلط؛ تحمل بوده است و نه

خطر عمده‌ای که نئورئالیسم را تهدید می‌کند، وجود سنت دوپست ساله‌ای است که طی آن، همیشه در ادبیات کودکان، بزرگسالان از کودکان جدا می‌شدند. تأثیر منفی این تفکیک، هم متوجه کودک و هم متوجه بزرگسال شده است.

سالیانجری» دارد، تقریباً هیچ یک از قهرمانان قصه‌های امروزی، به اندازه قهرمانان نئورمانتیک کتاب "Catcher in the Rye" احساس دلسوزی و شفقت نسبت به دنیایی که هرگز در ساختن آن دست نداشته‌اند، از خود نشان نمی‌دهند. حتی بعد از این که عقاید مبتنی بر احساسات و عواطف دوره ویکتوریا رواج خود را از دست داد، نوعی ایده‌آل‌سازی معتدل از کودکان، برای مدت طولانی در ادبیات کودک و نوجوان به چشم می‌خورد، اما ظاهراً بادهای سرد دوران جدید هیچ شکوفه رمانتیکی را سالم باقی نگذاشته است.

سرانجام این که وقتی نگاه آرمانی به کودک را در کنار شکست‌ها، ناراحتی‌ها و خیانت‌هایی که در کتاب‌های کودک معاصر رواج دارد، بررسی و ارزیابی می‌کنیم، به دیدگاه دیگری می‌رسیم. به عبارت دیگر، بی می‌بریم که انگار «ادبیات کودک، اساساً ضدکودک است.» تمایل نویسندگان جدید، به آشنا کردن کودکان، با تمام وحشت‌های دنیای امروز، و اجتناب آن‌ها از ارائه هر نوع پیشنهاد اصلاحی، چیزی فراتر از نیازها و پیش شرط‌های نوعی واقع‌گرایی مسنولانه به نظر می‌رسد. همچنان که عواطف ناپایدار و سست و فضای خالی [از عواطف عمیق] این قصه‌ها نیز با چنین رئالیسمی، هماهنگی ندارد. این برخلاف ادعای مدافعان کتاب‌های رئالیستی معاصر است که می‌گویند باید کودکان را برای برخورد با دنیای واقعی و مسایل و مشکلات آن، آماده کرد. بیشتر داستان‌های امروزی، البته بدون این که نویسندگان از این موضوع آگاهی داشته باشند، بر دشمنی بزرگسالان نسبت به کودکان و نیز نسبت به

که قوانین آن، متفاوت از قوانینی است که آن‌ها یاد گرفته‌اند. آن‌ها در دنیایی هستند که به نظر می‌رسد اصلاً هیچ قانونی در آن وجود ندارد.

اگر اعتماد متزلزل و شک و تردید یک بزرگسال نسبت به جامعه معاصر، سبب شود که جوانان، واقعاً به عنوان موجوداتی حساس‌تر و طبیعی‌تر از بزرگسالان به تصویر کشیده شوند، مسئله حیرت‌انگیزی نخواهد بود. کتاب "Lisa, Bright and dark" و کتاب‌های «پل زیندل»، مفاهیم نئورمانتیکی درباره این موضوع که کودکان موجوداتی بهتر از بزرگسالان هستند، را منعکس می‌سازند. اما در رمان‌ها و داستان‌های تخیلی امروزی، دیگر از تصویر کودکان ساده‌دل و دارای خصوصیات جذاب اواخر قرن نوزدهم که بزرگسالان را به سوی یک زندگی اخلاقی‌تر تشویق و رهنمون می‌کرد، خبری نیست. کودکان داستان‌های معاصر، هیچ‌گونه معجزه‌ای از خود نشان نمی‌دهند یا هیچ‌گونه تأثیری بر مردم یا دنیای اطراف آن نمی‌گذارند و هیچ یک از جذابیت‌های کودکان رمانتیک اواخر قرن نوزدهم را دارا نیستند. در واقع، با توجه به شک‌گرایی‌های کلی که به قهرمانان داستان‌های امروزی القا شده است و انتقادهای تندخویانه‌ای که آن‌ها تقریباً نسبت به همه کس و همه چیز می‌کنند و مشغول بودن و درگیری کلی آن‌ها نسبت به احساسات - معمولاً منفی - خودشان، اغلب قابل ترحم، اما به ندرت دوست‌داشتنی و تقریباً همیشه غیرقابل تحسین به نظر می‌رسند. اگر چه هنوز سبک قصه‌های بزرگسالانه امروزی، شباهت‌های اندکی به سبک قصه‌های نویسنده معروف «جی، دی،

بزرگسالان، اعتماد به نفس خود را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌دانند چگونه باید کودکان خود را برای زیستن در این دنیا راهنمایی کنند و هیچ چیز در ادبیات [کودکان]، حیرت‌انگیزتر و تکان‌دهنده‌تر از این موضوع نیست.

اگر کتاب‌ها هدفی را دنبال کرده‌اند آن هدف، زنده ماندن بوده است، نه تسلط؛ تحمل بوده است و نه پیروزی.

خیر، خیلی زود است. آن چه به نظر من روشن است، این موضوع است که فرهنگ آمریکایی معاصر نسبت به کودکان، عمیقاً و تا حد خیلی زیادی سرگردان و دچار شک و تردید است و مطمئن نیست که آیا کودکان موجوداتی وابسته و همراه و شریک بزرگسالان هستند و یا موجوداتی مخالف و رقیب آن‌ها؛ ادبیات کودکان [خود] این سرگردانی و ابهام موجود در فرهنگ آمریکا نسبت به کودکان را بهتر از تقریباً هر چیز دیگری آشکار می‌سازد.

منبع: کتاب *American childhood*

انتشارات دانشگاه جورجیا - ۱۹۹۴

هرگونه مفهومی از «دوران کودکی» تأکید دارند. در حالی که دوره «کودکی» از یک طرف، بیانگر واقعیتی بیولوژیکی است و از طرف دیگر، فرآورده‌ای فرهنگی است. این دوران تنها در صورتی به عنوان دوره ویژه‌ای از زندگی که تحت حفاظت بزرگسالان و تا حدی دور از نگرانی‌های بزرگسالی است، وجود خواهد داشت که بزرگسالان بار مسئولیتی را که چنین سیستمی بر آن‌ها تحمیل می‌کند، بپذیرند. پی‌بردن به این نکته که آیا مقاومت بزرگسالان در برابر ادعاهایی که شبیه جویباری پنهان در سرتاسر قصه‌های کودکان اخیر جریان دارد، یک حادثه موقتی است یا